

غبارزدایی از آینه‌ها سیروس نه‌اوندی، اسب تراوای ساواک

از ویدئو یا فایل صوتی بشنوید

<https://www.youtube.com/watch?v=PU6ULN7FJeE>

آهنگ آغاز و پایان ویدئو

[\(Zigeunerweisen / Gypsy Aires \)](#) آوای کولی

یکی از فاخرترین آثار «پابلو دو ساراساته» **Pablo de Sarasate** «نوازنده مشهور ویولن و آهنگساز عصر رمانتیک است».

فایل صوتی



http://www.hamneshinbahar.net/mp3files/Cyrus_Nahavandi.mp3

اسب تروآ Trojan Horse اشاره به داستانی از یک جنگ است که در انه‌اید Eneid، منظومه حماسی شاعر روم باستان - ویرژیل Virgil - همچنین در ادیسه هومر و منابع دیگر اشاره شده است. اشاره به اسبی چوبین است که نیروی مهاجم درون آن قایم شده بود و با آن، قلعه شکست‌ناپذیری که با محاصره و جنگ سقوط نمی‌کرد، درهم شکست.



این بحث که بخش اصلی آن، اوائل سال ۲۰۱۲ تهیه شده، به سیروس نهاوندی از اعضای کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی می‌پردازد. اگرچه مدت‌ها روی این موضوع کندوکاو کرده‌ام، با اینحال حاصل کارم از دقت کافی برخوردار نیست. چرا؟ چون تشریح همه‌جانبه اینگونه مسائل از عهده کسانی برمی‌آید که برخلاف من، کار سازمانی و تشکیلاتی کرده، و بطور خاص با سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور و نیز «سازمان رهایی بخش خلق‌های ایران» آشنا و نزدیک بوده‌اند. از نارسایی و اشتباهات آن پوزش می‌خواهم.

حسین‌زاده و عضدی اسرار زیادی را با خود به زیر خاک بردند

داستان پر رمز و راز سیروس نهاوندی که در آغاز شور آزادیخواهی و مردم دوستی داشت، براستی عبرت انگیز است. نقش وی و عباس شهریاری، همچنین امثال حسین یزدی، مسعود بطحایی، احمدرضا کریمی، محمد توکلی‌خواه و موسی رادمنش... در ضربه زدن به مبارزین میهن‌مان، تردید برنمی‌دارد.

...

از سیروس نهاوندی، جدا از کتاب خوب آقای باقر مرتضوی (حلقه گمشده)، و مقاله آقای محمد حسین خسروپناه، آقایان حمید شوکت، ایرج کشکولی، محسن رضوانی، مهدی خانباها تهرانی، کورش لاشایی، سیامک لطف‌اللهی، رضا نعمت‌اللهی، هادی و حمید گرامی‌فرد، علی حسینی، صفر قهرمانی... صحبت کرده‌اند. همچنین آقای ناصر رحمانی‌نژاد در مقاله «... قورباغه ابوعطا می‌خواند»

به سازمان انقلابی و سیروس نهاوندی اشاره می‌کنند. تهرانی (بهمن نادری پور) بازجوی ساواک نیز از او در دادگاهش حرف زده‌است. متأسفانه آنچه از زبان آقای پرویز ثابتی در کتاب «در دامگه حادثه» آمده، نکته تازه‌ای ندارد. سربازجویان ساواک، آقایان رضا عطار پور (حسین زاده) و محمد حسن ناصری (عضدی) هم که از ریز جریان سیروس نهاوندی باخبر بودند، رفتند و اسرار زیادی را با خود به زیر خاک بردند. امثال رسولی (ناصر نوذری) و... نیز تا کنون در مورد سیروس نهاوندی و موارد مشابه، چیزی ننوشته‌اند.

دگرگونی و «مسخ»ی شگفت که توضیحش ساده نیست

سیروس نهاوندی عضو حزب توده ایران بود، سپس به بخش انشعابی از حزب (سازمان انقلابی حزب توده) پیوست. پس از چند انشعاب و افزایش اختلاف نظر در کادر رهبری سازمان انقلابی، وی تحت این عنوان که رهبران سازمان افرادی راحت طلب و مقام پرستانند و... از آن‌ها جدا شد.

...

سیروس نهاوندی در تشکیل سازمان‌های رهایی‌بخش خلق‌های ایران نقش داشت و عضو هیئت‌اجرائیه منتخب کنفرانس تیرانا هم بود. وی در یک دوره شش ماهه نیز با جمعی از افراد سازمان به چین سفر کرد و در سال ۴۸ برای سازماندهی عملیات مسلحانه با عده‌ای دیگر از اعضای سازمان به ایران بازگشت.

(بعداً در مورد کنفرانس تیرانا توضیح می‌دهم)

...

سیروس نهاوندی مارکس را به زبان آلمانی خوانده بود. او به مطالعه بسیار بها می‌داد، علاوه بر آلمانی، به زبان انگلیسی و فرانسه هم آشنا بود. از همه مهمتر با خوش نشینی و عافیت جویی میانه نداشت.



متأسفانه بعد از دستگیری دچار دگردیسی شد و در دستگاه امثال

ثابتی و عضدی رفت. «انتخابی خردمندانه» (به قول آنان)، یا دگرگونی و «مسخ»ی شگفت که توضیحش ساده نیست...

برایش فرار ساختگی ترتیب دادند تا برود بیرون برای به اصطلاح «خرابکاران» تور پهن کند و سر بزنگاه، مامورین امنیتی سر برسند و وارد عمل شوند. طبق برنامه از پیش تعیین شده، ظاهراً وی مامورین مراقب خود را قاتل گذاشت و از بیمارستان زد به چاک! در پیامد این خیمه شب بازی، سیروس نهاوندی با جلب اعتماد رفقای سابق، با اسامی مستعار و با تشکل ساواک ساخته «سازمان آزادیبخش خلق های ایران» در شکار و قتل پاک ترین فرزندان میهنمان شرکت کرد. البته در تشکل فوق همه، چون سیروس نهاوندی و شوهر عمه اش - محی الدین (سعید) حدائق - عالماً عامداً خدمتکار ساواک نبودند.

تشکل جعلی فوق با سازمان رهایی بخش خلق های ایران که در شمار تشکل های مبارز و انقلابی میهن ما بود و در سال ۱۳۴۶ در ایران آغاز به فعالیت نمود، اشتباه نشود. سازمان انقلابی متشکل از افراد فداکاری بود که مردم و میهن خودشان را دوست داشتند و برای تغییر شرایط خود را به آب و آتش زدند.

...

همانطور که در آغاز اشاره شد سیروس نهاوندی عضو حزب توده ایران بود، سپس به بخش انشعابی از حزب (سازمان انقلابی حزب توده) پیوست و در تشکیل سازمان رهایی بخش خلق های ایران نقش داشت. اگر او شور آزادیخواهی و عدالت جویی نداشت می توانست در ناز و نعمت در خارجه بماند و کیف دنیا را بکند اما مبارزه با ستمگران را پیشه کرد و از قضا اعتراضش به خوش نشینان این بود که باید به داخل کشور رفت و در غم و شادی مردم ایران شرکت نمود. بله، در آغاز او چرک آلوده نبود و مگر ممکن است آدمی یک بعد از ظهر مثلاً، کپک بزند. آلودگی پروسه می خواهد. درست است که آلوده به جنایت شد اما در آغاز، در شرایطی که خیلی ها سرشان در لاک روزمرگی و منافع شخصی بود، با انگیزه آزادیخواهی و خدمت به مردم محروم به

رفاه و زندگی پشت کرد و پا به مبارزه گذاشت. سیروس نهاوندی وقتی کتاب «تجربیات جنگ چریکی در شهر» را با استفاده از نوشته‌های انقلابیون آمریکای لاتین در مورد جنگ چریک شهری می‌نوشت، از زندگی «چوخ بختیاری» و الکی خوشی گسیخته و دل به دریا زده بود.

ترور ناموفق شاه توسط سرباز گارد شاهنشاهی

برای آشنایی با سیروس نهاوندی می‌بایست به روند تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور و نیز سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران، آشنا باشیم.

...

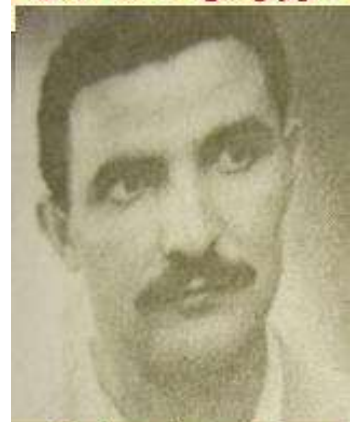
از پاییز ۱۳۳۸ تا زمستان ۱۳۳۹ رویارویی چین و شوروی بر سر زبان‌ها افتاد و بعد از سال ۱۳۴۱ که رابطه‌شان حسابی شکرآب شد، در همه جای جهان کمونیست‌ها را تحت تاثیر قرار داد. کمونیست‌های ایرانی هم به آن واکنش نشان دادند. گروه وسیعی از حزب توده کنار رفته جانب نظریات مائو تسه تونگ را گرفتند. این گروه که بیشتر در اروپا و آمریکا سکونت داشتند و پرویز نیکخواه و سیروس نهاوندی نیز در شمار آن‌ها بود، به خارجه نشینان راحت طلب که دائم دم از «انقلاب کمونیستی» در ایران می‌زدند، معترض بودند چرا به داخل کشور و میان مردم نمی‌روید و آنجا فعالیت نمی‌کنید؟

این عده خودشان به تدریج به ایران آمدند و از سال ۱۳۴۲ در داخل کشور به سازماندهی و تشکیلات پرداختند و انتشار جزوات مارکسیستی و ارتباط با معدودی از کمونیست‌های سابق را در دستور کار خود قرار دادند .

...



کوروش لاشایی



سیاوش پارسانژاد



عطا حسینی افشاری کهنکولی

با ادامه تنش بین چین و شوروی عدّه‌ای از معترضین حزب توده، در آذر ۱۳۴۳ در تیرانا (پایتخت آلبانی)، گرد آمده و زمینه‌های تشکیل یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی مستقل از حزب توده را مورد توجه قرار دادند. منظورم سازمان انقلابی حزب توده است.

...

در نشست تیرانا، که به کنفرانس اول موسوم شد، سیروس نهایندی، مهدی خانباتهرانی، محمود مقدم، کورش لاشائی، محسن رضوانی، بیژن چهرازی و عدّه‌ای دیگر شرکت نمودند و جدائی خودشان را از حزب توده، پی‌ریختند. کتاب دولت و انقلاب لنین را هم با شعار «خلق‌های ایران مسلح شوید»، با پیشگفتاری که به طور ضمنی جانب مائو تسه تونگ را می‌گرفت، منتشر کردند و ارتباط با حزب کمونیست جمهوری خلق چین را در دستور کار قرار دادند.

سال ۱۳۴۳، سازمان انقلابی حزب توده، برای برقراری ارتباط با حزب کمونیست چین، محسن رضوانی، مهدی خانباتهرانی، محمود مقدم و کورش لاشائی و... را با گذرنامه‌های جعلی به آن کشور فرستاد. آنان با نمایندگان حزب کمونیست تماس گرفته و با تشریح نقطه‌نظرهای خود، خواهان همیاری شدند و قرار شد حزب کمونیست چین کمک‌های مالی و منابع تئوریک در اختیارشان بگذارد و اعضای سازمان را برای آموزش‌های تئوری و عملی و جنگ‌های چریکی یاری دهد. (بعداً تعدادی دیگر هم - البته برای طی دوره‌های چریکی - راهی چین شدند که به آن می‌رسیم).

...

قطع رابطه سیاسی چین با آمریکا، شخصیت مائو، و ضدیت آشکارش با خروشجف ایجاد کنجکاوی می‌کرد. از سوی دیگر، فیدل کاسترو و همدستانش در کوبا، پس از طی یک مرحله عملیات مسلحانه به صورت جنگ‌های نامنظم شهری و روستائی، به قدرت رسیده بودند و، «روش کوبا» یا «راه کاسترو» جاذبه داشت.

سازمان انقلابی حزب توده هم شعارهای خودش را بر مبنای تعالیم مائو و کاسترو تهیه کرد و به میان جوانان ایرانی و به خصوص کنفدراسیون برد.

...

در ۲۲ فروردین سال ۱۳۴۴ که خبر ترور ناموفق شاه توسط سرباز گارد شاهنشاهی همه جا پیچید، ساواک آن‌را به گروهی که تا آنزمان به ایران آمده بودند (پرویز نیکخواه، مهندس احمد منصوری تهرانی مقدم، احمد کامرانی، فیروز شیروانلو، مهندس منصور پورکاشانی، محسن رسولی و...)، نسبت داد و به دستگیری آنان پرداخت.



واقعش این است که پرویز نیکخواه هم، در آغاز شور آزادیخواهی و خدمت به مردم داشت.

تنظیم رابطه با چین زیر سؤال رفت



گرسبوز برومند



محمدتقی سلیمانی



خسرو صفایی

در فاصله سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ شماری از اعضای سازمان انقلابی برای طی دوره‌های چریکی به چین رفتند و حدود ۶ ماه ماندند. سیروس نهماوندی هم در بین آن‌ها بود. کورش لاشائی، ایرج کشکولی، بیژن قدیمی، علی شمس، سیاوش پارسا نژاد، محمود صادقین، محسن رضوانی، موسی رادمنش، علی کائیدی چهار محالی، سیامک لطف‌اللهی، خسرو صفایی، پرویز نعمان، مهدی خان‌بابا تهرانی، همایون قهرمان، بیژن حکمت، اکبر ایزدپناه، پرویز واعظ‌زاده مرجانی، هاشم هاشمی قوچانی، خسرو نراقی، علی صادقی، و چند نفر دیگر که اسم مستعار داشتند، بین آنان بودند.

...

دو نفر از اعضای کادر رهبری هم به کوبا رفتند و در ملاقات با کاسترو موافقت وی را برای تأمین مخارج و تعلیمات چریکی یک عده از اعضای سازمان جلب نمودند و در نتیجه، محسن رضوانی، عطا حسن آقائی کشکولی، گودرز برومند، گرسیوز برومند، حسن قاضی، علی صادقی، پرویز واعظزاده مرجانی، محمود جلایر، سیاوش پارسائزاد، علی کائیدی چهار محالی و سیامک لطف‌اللهی... سال ۱۳۴۵ به کوبا اعزام شدند و زنده یاد خانم ویدا حاجبی مترجم آن‌ها بوده‌است.

در کوبا با برخوردهای خشک مسئول نظامی که قصد دادگاهی کردن آنان را هم داشته روبرو می‌شوند و این موضوع محل بحث و نزاع قرار می‌گیرد که آیا در مشی کوبا منطق تفنگ حکومت می‌کند یا منطق ایدئولوژی؟ و آیا می‌توان شرایط کوبا را با شرایط ایران یکی دانست؟ آیا رفتن به کوبا واقعاً ضروری بوده یا یک ماجراجویی چپ روانه است؟ اینگونه مباحث بین افرادی که به چین رفته بودند نیز پیش آمده بود و بخشی از آن‌ها عقیده داشتند شرایط ایران و چین، با هم بکلی فرق دارند.

...

کنفرانس دوم سازمان انقلابی، تابستان ۱۳۴۶ در حوالی بروکسل پایتخت بلژیک برگزار شد. در کنفرانس مزبور غلامحسین فروتن و عباس سغایی از اعضای کادر رهبری حزب توده (که بعد از گزارش محرمانه خروشچف [Секретный доклад Хрущева](#) در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی سابق) از حزب توده انشعاب نموده بودند، در آن شرکت داشتند. احمد قاسمی هم با آندو از حزب توده جدا شد و به سازمان انقلابی پیوست اما در کنفرانس بروکسل شرکت نداشت. از دید آن سه نفر، خروشچف در شوروی دست به کودتا زده بود تا مشی استالین را به انحراف بکشاند.

...

در نشست بروکسل گفته شد کمیته مرکزی حزب توده باید عوض شود و سنن انقلابی حزب احیا گردد. البته نظر غالب این بود که حزب توده اصلاً حزب طبقه کارگر با خصلت‌های انقلابی نبوده که بخواهد و بتواند احیا شود. باید ابتدا چنین حزبی را «ایجاد» کرد. بعدها از درون و برون سازمان انقلابی، تنظیم رابطه با چین زیر سؤال رفت و گفته شد ایران مانند آن کشور قبل از روی کار آمدن کمونیست‌ها (نیمه مستعمره نیمه فئودال) نیست. بنابراین الگو گرفتن از روش چینی‌ها بیجا و غیر منطقی است. شرایط کوبا هم با شرایط ایران یکی نیست. این‌گونه مباحث به انشعاب سه نفری که از رهبری حزب توده جذب سازمان انقلابی شده بودند، انجامید. انشعاب‌های دیگر هم در سازمان انقلابی رخ داد، مثل گروه محمود مقدم (محافل

مارکسیست‌های ایرانی) و دسته ۱۲ نفری هاشم هاشمی قوچانی و گروه «کادرها» که از طرف سازمان انقلابی «انحلال طلبان» نامیده شدند.

...

اختلاف نظر در کادر رهبری سازمان انقلابی، به جدایی سیروس نهماوندی و تصمیم وی برای رفتن به داخل کشور منجر شد که به آن می‌رسیم. فعلاً کمی به عقب برگردیم.

مقاومت فئودالی در قبال اصلاحات ارضی، و توهّم شورش دهقانی

پس از اصلاحات ارضی در ایران که واکنش زمینداران بزرگ را برانگیخت گروهی از فئودال‌ها در ایالات جنوبی کشورمان یک سلسله آشوب‌های مسلحانه را دامن زدند که البته در سال ۱۳۴۳ سرکوب شد ولی درگیری‌های پراکنده در کوهستان‌ها و دهات دور افتاده برخی مناطق جنوبی ایران ادامه داشت. سازمان انقلابی حزب توده، با تصور اینکه در جنوب ایران واقعاً یک «شورش دهقانی» در جریان است تعدادی از اعضای خود را که در چین دوره دیده بودند، مخفیانه به ایران فرستاد. این عده، پس از تماس با شماری از افراد مسلح متوجه شدند شورش جنوب یک مقاومت فئودالی در قبال اصلاحات ارضی ایران است و تعدادی سارق مسلح بر آن سوار شده و به مردم بی‌پناه در روستاهای دور افتاده صدمه می‌زنند. آنان در پی این جمع‌بندی که البته واقعی بود، به اروپا باز گشتند.

...



قادر شریف



ملا محمود زنگنه

سازمان انقلابی به فعالیت‌های مسلحانه در مرز ایران و عراق هم توجه نشان داد اما معلوم شد آن فعالیت‌ها، از اساس با مقاومت مسلحانه مردمی و آزادیخواهی بیگانه است. داستان از این قرار بود که سال ۱۳۴۷ تعداد محدودی از کردهای ایران، به اتهاماتی از قبیل قتل، قاچاق، و خلاصه دلایل غیرسیاسی تحت تعقیب بودند. آنان به عراق رفته و با تجهیزات عراقی، به عملیات پراکنده مسلحانه دست می‌زدند. این وقایع با مقاومت انقلابی مردان نیکی چون ملاآواره و قادر شریف و یاران دلاورشان همزمان بود.

سازمان انقلابی برای سازماندهی عملیات مسلحانه کردها و ایجاد یک کانون شورشی، کورش لاشائی، علی صادقی، سیاوش پارسانژاد، خسرو صفایی، پرویز واعظزاده مرجانی، عطا حسن آقائی کشکولی را به عراق فرستاد تا با افراد مسلح گردد، دیدار کنند.

آنان مداوای زخمی‌ها و آموزش چریکی اعضا را در دستور کار خود قرار می‌دهند و ۵ ماه هم در منطقه می‌مانند اما کم‌کم این نتیجه می‌رسند که در تشخیص خود اشتباه کرده‌اند و کسانی را که انقلابی فرض می‌کردند از جنس قادر شریف یا ملا آواره نبوده، غالباً خلافکار و سارق مسلح‌اند. از همین رو به اروپا برمی‌گردند.

سیروس نهاوندی راهی ایران می‌شود



همانطور که پیش تر اشاره شد، با تداوم اختلاف نظر در کادر رهبری سازمان انقلابی، سیروس نیاوندی تحت این عنوان که رهبران سازمان افرادی راحت طلب و مقام پرست هستند، از آن‌ها جدا شد و سال ۱۳۴۷ به داخل کشور رفت تا سازمان رهایی بخش خلق‌های ایران را فعال کند. شمار دیگری از اعضای سازمان انقلابی، محمود جلایر، اکبر ایزدپناه و کورش یکتایی هم پس از گذراندن دوره‌های آموزشی به ایران رفتند و به گروه او پیوستند.

نیاوندی در ایران به کمک ایرج ابراهیمی که در دوره آموزشی چین با هم بودند، رحیم بنانی را برای همکاری جلب نمود و رحیم نیز نعمت‌الله (داود) ایوز محمدی را به وی معرفی کرد. بنانی و ایوز محمدی از اعضای پیشین جبهه ملی ایران بودند که به مارکسیسم گرایش پیدا کرده و هر یک در دوره فعالیت‌شان در جبهه ملی چند بار بازداشت شده بودند. آن‌ها هسته اولیه گروه را تشکیل داده و شروع به عضوگیری نمودند. گروه از ایدئولوژی و خط مشی سازمان انقلابی حزب توده پیروی می‌کرد، اما کسانی بودند که در مورد این ایده که ایران را کشوری «نیمه مستعمره – نیمه فئودال» می‌دانست اختلاف نظر داشتند.

...

سازمان انقلابی بر این نظر بود که به دلیل تسلط دیکتاتوری بر شهرها و افول جنبش کارگری، سازمان‌های مارکسیستی – لنینیستی باید پایگاه فعالیت خود را به دهات ببرند که دیکتاتوری

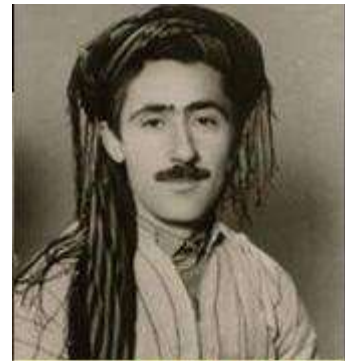
حاکم بر کشور تسلط کمتری بر آنجا دارد. سپس به سبکی که کاسترو، چه‌گوارا و کامیلو سینفوئگوس در کوبا پیاده کردند، از طریق کانون‌های چریکی مبارزه با رژیم شاه را پی گیرد تا «محاصره شهرها از طریق روستاها» محقق شود. بیشتر اعضای گروه این شیوه مبارزه را ماجراجویانه دانسته و نپذیرفتند. آنان معتقد بودند واقعیات عینی و ویژگی‌های ایران با تز مذکور، مطابقت ندارد. در جلسه کادرهای خارج از کشور هم نظریه کانون چریکی و الگوبرداری از انقلاب کوبا پذیرفته نشد اما مشی مبارزه مسلحانه توده‌ای مطابق الگوی انقلاب چین در دستور قرار گرفت.



سلیمان معینی

به خواست سیروس نهاوندی قرار شد یک نفر از رفقای خارج، برای ارائه گزارش به داخل بیاید. سازمان انقلابی در این رابطه مجید زربخش را به ایران فرستاد تا علاوه بر ارائه گزارشی از جلسه کادرها به سیروس نهاوندی و گروهش، در بازگشت به اروپا سازمان انقلابی را از وضعیت ایران و چگونگی فعالیت رفقای که تا آن تاریخ به داخل کشور انتقال یافته بودند آگاه سازد. مجید زربخش به ایران رفت و با سیروس نهاوندی ملاقات کرد و در بازگشت گفت به نظر می‌رسد او و دوستانش گروه جداگانه‌ای تشکیل داده‌اند. آن‌ها به مبارزه چریکی شهری تمایل دارند و دیدشان با نظرات سازمان انقلابی مبنی بر جنگ توده‌ای و تدارک انقلاب از راه روستا تفاوت دارد.

...



سلیمان معینی



ملا آواره (احمد شلماش)



اسماعیل شریفزاده

گروه سیروس نهاوندی از تصمیم هیئت اجرائیه سازمان انقلابی برای انتقال کادرهای سازمان به کردستان و پیوستن به مبارزه مسلحانه گروه شریفزاده - معینی، که تصور می شد مبارزه مسلحانه توده ای را آغاز کرده اند، حمایت نمود و در همین رابطه اوایل تابستان ۱۳۴۷، هادی گرامی فرد، از سوی رهبری گروه نهاوندی به مهاباد رفت تا با گروه شریفزاده - معینی تماس بگیرد، اما او وقتی به مهاباد رسید شریفزاده و معینی کشته شده بودند و جسد ملا آواره نیز در میدان شهر مهاباد به نمایش گذاشته شده بود.

سلیمان معینی به همراه مبارز دیگری به نام «خلیل شوباش» جان باخت و گفته می شود ملامصطفی بارزانی در آن نقش داشته است...

...

یادآوری کنم که اسماعیل شریفزاده (سمکو) روشنفکر انقلابی کرد و از پیشتازان جنبش مردم کردستان ایران بود. وی دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۴۷، طی یک درگیری با نیروهای شاه در یکی

از روستاهای بانه، جان باخت) «برخی قتل اسمعیل شریف‌زاده را به مزدوران محلی گرد نسبت می‌دهند که به خدمت ساواک درآمده بودند.»

...

اسماعیل شریف‌زاده به همراه سلیمان معینی، عبدالله معینی، محمد امین سراجی و ملا آواره (ملاحمد شلماشی)، «کمیته انقلابی حزب دموکرات کردستان» را به قصد شروع مبارزه چریکی دهقانی در ایران بنیان گذاشت.

ملاآواره هم در منطقه سردشت محاصره شد و او را اعدام کردند. در خرداد همان سال سلیمان معینی و در تیرماه عبدالله معینی در اطراف روستای قالوی بوکان، در درگیری با نیروهای حکومتی به خاک و خون غلطیدند.

مائو با رژیم شاه کنار می‌آید

سازمان انقلابی یکی از نوشته‌های معاون مائو تسه تونگ (لین پیائو) را زیر نام «زنده باد جنگ توده‌ای» منتشر نمود و در مقدمه آن از وی بسیار تعریف کرد اما کمی بعد از انتشار این کتاب در رسانه‌های گروهی جمهوری خلق چین اعلام شد که لین پیائو یک خائن و همواره ضد انقلابی بوده است.

همچنین سال ۱۳۵۰ چینی‌ها کمک‌های مالی خود را به سازمان انقلابی قطع می‌کنند و مائو با رژیم شاه کنار می‌آید و همین مسأله، سازمان انقلابی را که قبله آمالش چین کمونیست بود، به تأمل وامی‌دارد.

این وسط، عده‌ای با اشاره به تأیید سیاست داخلی و خارجی ایران به وسیله مائو، زبانشان باز شد که سازمان انقلابی باید به تبعیت از نقطه نظرهای فکری و اعتقادی پیشین، در قالب انقلاب شاه و مردم و تحت رهبری شاهنشاه ایران به ادامه فعالیت پردازد و اگر سازمان انقلابی واقعاً در نظریات خود صادق است، مورد دیگری برای مخالفت با حکومت ایران باقی نمی‌ماند.

...

سازمان انقلابی یک کمیته تحقیق تشکیل داد و قرار شد عده‌ای به ایران بروند، و با توجه به شرایط داخل کشور، مسائل را بررسی کنند. سیاوش پارسائزاد و پرویز واعظ‌زاده مرجانی به داخل کشور رفتند. پارسائزاد با ورود به ایران و مشاهده اوضاع نتیجه گرفت که شرایط کشور بعد از اصلاحات ارضی دگرگون شده و گفت آنچه که در خارج درباره اوضاع ایران گفته می‌شده، عاری از واقعیت است. وی با چنین نتیجه‌گیری، خود را به مراجع مسؤول معرفی کرد و علیه نظرات پیشین خود و دوستانش مصاحبه نمود.



معصومه طوافچیان (شکوه)

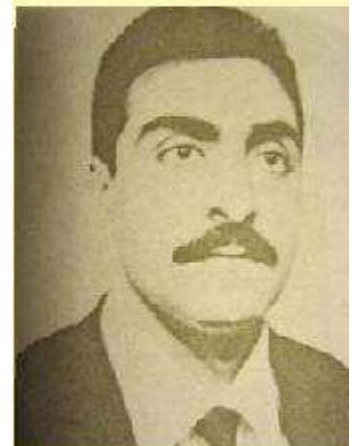
ولی پرویز واعظزاده مرجانی، این نظر را نداشت و معتقد بود باید با رژیم مبارزه نمود و اقدامات ضدانگیزه‌ای آن را افشا کرد. او از سال ۱۳۵۰ دست به تشکیل یک سازمان مخفی کمونیستی در ایران زده و از جمله همراهان وی همسر دلیرش معصومه طوافچیان (شکوه) بود. معصومه بعد از پایان تحصیلات در ایران برای تحصیل در رشته پزشکی به ایتالیا رفته بود و به راحتی می‌توانست زندگی پر تجمل و بی دردسری را در ایران پیشه کند. اما آگاهانه به استقبال خطر رفت، چرا که سودای تغییر جهان در سر داشت و همدل و همدرد ستم‌دیدگان بود...

...

بعداً کورش لاشایی حدود هشت ماه به صورت مخفی در ایران به مطالعه شرایط پرداخت و سرانجام، با کسانی که معتقد بودند شرایط ایران در پرتو اصلاحات ارضی تغییر کرده و می‌باید با رهبری شاه به فعالیت پرداخت، هم‌نظر شد. وی در جستجوی محل زندگی، توسط مسؤول معاملات ملکی لو رفت و توسط ساواک دستگیر شد. کورش لاشایی سال ۱۳۵۲ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، نقطه نظرهای جدید خود را بیان نمود و لقب «مرتد» گرفت اما زندگی او با فداکاری همراه بوده و خاطرات و گفته‌هایش با حمید شوکت نشان می‌دهد مردم و میهنش را دوست داشت و نمی‌توان براحتی در مورد آن انسان خوب قضاوت کرد. بگذریم...



معصومه (شکوه) ظوافجیان



پرویز واعظزاده



مهوش (وفا) حاسمی

...

اعضای سازمان رهایی بخش از سال ۱۳۴۶ به اشکال گوناگون روی جامعه ایران مطالعه می کردند. تبلیغ و ترویج روستائیان و فراهم کردن امکانات لازم برای استقرار پایگاه انقلابی در روستا و تدارک جنگ توده‌ای از اهداف گروه بود. برای این منظور گروه نهادی از سال ۱۳۴۷ تعدادی از اعضای خود را در روستاها به کار گرفت و آنان سال ۱۳۴۸ وضعیت کار و معیشت روستائیان را در حدود ۳۰ روستا در خراسان، آذربایجان، گیلان، فارس و کرمان مورد مطالعه قرار دادند. گروه مزبور با اجاره کوره آجرپزی و کار کردن برخی از اعضاء سازمان در آنجا و در معادن ذغال، سعی

نمود به شرایط کار و زندگی کارگران کوره‌پزخانه‌ها و حاشیه‌نشین‌ها پی ببرد. همچنین، در بین آن‌ها به تبلیغ و عضوگیری دست بزنند.

بررسی شرایط زندگی و کار کارگران معدن زغال و کوره‌های آجرپزی و ساکنان مناطق حاشیه شهرها نشان داد تحلیل آن‌ها واقعی نبوده و جامعه ایران در وضعیت نیمه مستعمره - نیمه فئودال قرار ندارد و خلاصه تحلیل و مشی سازمان با واقعیت‌های عینی جامعه ایران خوانایی ندارد. البته برخی اعضاء همچنان از تز نیمه مستعمره - نیمه فئودال بودن جامعه ایران و محاصره شهرها از طریق روستاها دفاع می‌کردند.

...

سال ۱۳۴۸ از سوی گروه، سیمین نهاوندی (خواهر سیروس) برای ملاقات با اعضای هیئت اجرایی سازمان انقلابی به اروپا می‌رود تا از هیئت اجرایی سازمان انقلابی بخواهد رهبری و کادرهای آن سازمان به ایران بیایند و با استفاده از امکانات عملی که گروه فراهم نموده در داخل کشور با رژیم شاه مبارزه کنند و چون هیئت اجرایی سازمان انقلابی آمادگی یا امکان آن را نداشت که در مدت زمان مورد نظر سیروس نهاوندی به ایران بازگردد. او و گروهش راه خود را از سازمان انقلابی جدا نمودند اما رابطه‌شان را با آن سازمان قطع نکردند.

تهاجم به بانک ایران و انگلیس در خیابان تخت جمشید

برای تامین منابع مالی قرار شد اعضای گروه به فروش خانه و اثاث خانه بپردازند و چون این عمل سوءظن ایجاد می‌کرد عملیات سرقت بانک بررسی شد و تهاجم به بانک ایران و انگلیس در خیابان تخت جمشید (طالقانی کنونی) تصویب شد.

صحبت از این بود که بانک ایران و انگلیس که حدود ۹ میلیون تومان پول نقد در گاو صندوقش دارد، وابسته به استعمار انگلیس است و سرقت از آن تاثیر تبلیغاتی در بین مردم خواهد داشت. چون بانک مزبور جنب کلانتری واقع شده، از قضا مناسب‌تر است چون پلیس گمان نمی‌کند زیر گوش خودش اتفاقی بیافتد و بانک‌های دورتر را بیشتر زیر نظر می‌گیرد. گروه نهاوندی فقط تعدادی بمب دست ساز و یک اسلحه کمری داشت، اسلحه‌ای که با باروت سیاه پر می‌شده و فقط صدا داشته‌است.

قرار بود رحیم بنانی، ایوز محمدی، اکبر ایزدپناه و احمد گیفانی صورت خود را بپوشند و وارد بانک شوند. بلافاصله گیفانی پرده جلوی پنجره بانک را بکشد تا از خیابان و پیاده رو داخل بانک دیده نشود. سپس رئیس بانک را با تهدید وادار کنند گاو صندوق را باز نماید، موجودی گاو صندوق را بردارند و جیم شوند. محمود جلایر و سیروس نهاوندی هم در نزدیکی بانک آماده بودند در صورت نیاز از چهار نفری که وارد بانک شده‌اند پشتیبانی کنند. کورش یکتایی نیز با فاصله بیشتر

در پوشش دستفروش آماده بود که اگر لازم شد بمبی را منفجر کند. آنان از پیش تمرین می‌کنند و اتومبیل پیکانی را هم که در بلوار الیزابت [بلوار کشاورز کنونی] پارک شده بود می‌دزدند و پلاک آن را با پلاک جعلی دست ساز تعویض می‌کنند.

روز پنجشنبه ۲۳ تیر سال ۱۳۴۸ پنج دقیقه قبل از تعطیلی بانک، عملیات آغاز می‌شود. انتخاب این ساعت برای آن بوده که در ساعت ۱۲ ظهر بانک تعطیل می‌شد و دیگر کسی به بانک مراجعه نمی‌کرد و گروه برای خالی کردن گاوصندوق فرصت کافی داشت. وقتی آن چهار نفر وارد بانک می‌شوند برخلاف برنامه ریزی قبلی، احمد گیفانی دستپاچه می‌شود و یادش می‌رود پرده را بکشد. برای اینکه مبادا کسی آن‌ها را دیده و به پلیس خبر داده باشد از خیر گاوصندوق می‌گذرند و فقط موجودی باجه‌ها را برمی‌دارند و، ده در رو. اون پیکان را هم در خیابان ویلاها می‌کنند ولی دو روز بعد برای اینکه از طریق اثر انگشت شناسایی نشوند به بیرون شهر برده و آتش می‌زنند. گفته می‌شود موجودی باجه‌ها ۱۹۴۰۰۰ تومان بوده است. البته کیهان ۲۶ دی ماه ۱۳۵۰، این رقم را به نقل از پرویز ثابتی ۲۹۰ هزار تومان نوشته بود.

اعضای گروه تصمیم می‌گیرند اعلامیه‌ای منتشر نکنند تا پلیس آن‌را به سرقت عادی و نه سیاسی نسبت دهد. ماجرای مزبور اولین سرقت مسلحانه از بانک‌های ایران با انگیزه سیاسی بود. پرویز ثابتی گفته است همانروز، هویدا به من گفت: خب ما هم جزو کشورهای مترقی شده‌ایم که به بانک‌ها حمله می‌کنند.

...

گروه با پول بانک، در تربت جام یک موسسه کشت و صنعت و در نزدیک ارومیه یک گاوداری راه می‌اندازد و از آن به بعد هزینه‌ها و مخارج گروه از طریق این دو واحد اقتصادی تامین می‌شود. در هر دو واحد عده‌ای از اعضای گروه مشغول به کار می‌شوند و در عین حال وضعیت مالکیت زمین و آب، درآمدهای اصلی و متفرقه و سطح درآمد، سطح بهداشت و سواد مردم روستاهای اطراف خود را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهند.

کوروش یکتایی و حمید گرامی فرد و ابوالفضل موسوی در گاوداری کار می‌کردند.

برخی از اعضای گروه مانند یوسف اسدی برای حضور در روستا و تبلیغ و ترویج روستائیان به صورت فردی در برخی دهات مغازه‌هایی چون تعمیر رادیو باز کردند.

گروه که در پی استقرار پایگاه انقلابی در روستا و آغاز جنگ توده‌ای بود، پس از سرقت از بانک تعدادی اسلحه و مقداری مهمات خریداری می‌کند.

بعد از آنکه دستگیر شدند دادستان نظامی (سروان احمد رضا خردمند) گفت گروه ۳۰ قبضه اسلحه کمری، دو قبضه مسلسل، یک صندوق دینامیت، یک جعبه چاشنی و ۵۰ متر فتیله برای هزار دینامیت داشتند.



داگلاس مک آرتور دوم

بتدریج موضوع اعلام موجودیت گروه و نحوه آن در بین اعضا مطرح شد و پیشنهادهای متفاوتی در این باره ارائه گشت تا اینکه سال ۱۳۴۹ همه به توافق می‌رسند داگلاس مک آرتور دوم **Douglas MacArthur II** سفیر آمریکا در ایران را که ۱۶ مهر ۱۳۴۸ وارد تهران شده بود، ربوده و ضمن اعلام موجودیت، وی را با عده‌ای از زندانیان سیاسی مبادله کنند.

متأسفانه در بعضی منابع به اصطلاح دانشگاهی و حتی ویکیپدیای انگلیسی، در مقاله مربوط به مجاهدین خلق **People's Mujahedin of Iran** ربودن داگلاس مک آرتور را پای مجاهدین گذاشته‌اند که غلط است. بگذریم.

...

بی تردید ربودن سفیر آمریکا در تهران بازتاب گسترده‌ای در جهان داشت. بتدریج امکانات لازم برای این عملیات فراهم شد. سیمین نه‌اوندی با شناسنامه جعلی (مهمین اقدسی) دو اتومبیل (کرایسلر و شورلت) خرید و برای محل نگهداری سفیر آمریکا، رحیم بنانی با شناسنامه جعلی (ایرج اقدام) خانه ویلایی مجللی در خیابان ظفر به مبلغ ماهیانه ۲۲۰۰ تومان اجاره کرد. رحیم بنانی و یوسف اسدی در آن خانه مستقر می‌شوند و اتومبیل‌ها را به آن خانه بردند. برای اینکه مورد سوءظن همسایه‌ها قرار نگیرند، بنانی و اسدی به صورتی رفتار می‌کردند که همسایه‌ها تصور کنند بنانی یکی از ثروتمندان ایران است و یوسف اسدی خدمتکار و باغبان او است. یوسف هرگاه بنانی از خانه خارج می‌شد یا به خانه باز می‌گشت، در حیاط را برای او باز و بسته می‌کرد. او در اتومبیل را هم برای بنانی باز می‌کرده که سوار یا پیاده شود...

...

اعلامیه‌ای را که قرار بود بعد از ربودن سفیر آمریکا پخش گردد، نوشته می‌شود و از آن دوهزار نسخه تکثیر می‌کنند. در این اعلامیه، ایدئولوژی و مواضع سیاسی و اهداف کوتاه مدت و بلندمدت و... سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران را توضیح می‌دهند. البته به علت ناکام ماندن عملیات ربودن سفیر آمریکا این اعلامیه منتشر نشد.

...

سیروس نهاوندی با سفیر یمن گفتگو می‌کند که بعد از گروه‌گانی برای گفتگو با رژیم، او نقش میانجی را داشته باشد و سفیر یمن به او قول پشتیبانی می‌دهد. در نیمه شب ۹ آذر ۱۳۴۹ عملیات ربودن داگلاس مک آرتور دوم انجام می‌شود. سفیر ایالات متحده به همراه همسرش به ضیافت شام در منزل امیر اسدالله علم می‌رفتند. و حدود ساعت ۱۲ شب از خانه علم بیرون آمده و به سفارتخانه آمریکا باز می‌گشتند. قرار بر این بود که با اتومبیل از جلو و عقب راه بر اتومبیل سفیر بسته شود، افراد عمل کننده به سرعت پیاده شوند و بلافاصله یک نفر یک سطل رنگ بر شیشه جلو اتومبیل سفیر بپاشد تا دید راننده گرفته شود. بعد یک نفر دیگر با تبر شیشه پنجره را خرد کند و با تهدید اسلحه سفیر را از اتومبیل سفارت پیاده کرده و سوار اتومبیل خود نماید و با سرعت از محل دور شوند.

...

در خیابان ظفر، سیمین نهاوندی با اتومبیل راه را بر اتومبیل سفیر می‌بندد و منوچهر (هوشمند) نهاوندی با فاصله نیم متر پشت اتومبیل سفیر می‌ایستد. اکبر ایزدپناه، ایوز محمدی و سیروس نهاوندی به سرعت پیاده می‌شوند اما بدون آنکه سطل رنگ را بر شیشه اتومبیل سفیر بپاشند، ایزدپناه با تبر شیشه پنجره را می‌شکند. تبر می‌افتد توی ماشین. ایوز محمدی اسلحه را بر شقیقه مک آرتور دوم می‌گذارد و از او می‌خواهد پیاده شود. در همین موقع، راننده سفیر با استفاده از نیم متر فاصله بین اتومبیل سفیر و اتومبیل منوچهر نهاوندی، دنده عقب می‌گیرد، به شدت به اتومبیل وی می‌کوبد و با سرعت از بین دو اتومبیل فرار می‌کند و سفیر آمریکا را از مهلکه نجات می‌دهد. ایوز محمدی برای متوقف کردن راننده شلیک می‌کند، اما دیر شده و راننده پا به گریز می‌گذارد. رژیم با تمام قوا می‌کوشد ته و توی قضیه را سر در آورد.

سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران ضربه می‌خورد

اواخر سال ۱۳۴۹ جلسه کادرهای سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران با شرکت سیروس نهاوندی، اکبر ایزدپناه، نعمت‌الله (داود) ایوز محمدی، منوچهر و سیمین نهاوندی، رحیم بنانی، احمد

اسماعیل زاده، هادی گرامی فرد، و کورش یکتایی تشکیل شد. (چندی پیش زنده یاد کورش یکتایی، جان سپرد. گویا یگه و تنها بود و چند روز بعد همسایگانش متوجه شدند...)

موضوع اصلی جلسه این بوده که آیا جامعه ایران نیمه مستعمره - نیمه فئودال است یا نه؟ این پرسش مهم طرح نمی شد که آیا حکومت شاه با همه اشتباهات و ستم هایش، در مسیر آغاز انقلاب صنعتی قرار دارد یا نه؟ (که قرار داشت.)

موضوع اصلی جلسه همانطور که گفتم این بود که آیا جامعه ایران نیمه مستعمره - نیمه فئودال است یا نه؟

پاسخ این پرسش، استراتژی و خط مشی سازمان را تعیین می کرد و آن ها می توانستند به پرسش هایی از این قبیل پاسخ دهند: فعالیت اصلی ما باید در روستا باشد یا شهر؟ مشی مسلحانه را در پیش بگیریم یا مشی سیاسی؟ و....

دو طرف اصلی بحث ایوز محمدی و ایزد پناه بودند و دیگران هم کمابیش در بحث شرکت می کردند. قرار می شود بار دیگر تاریخ و جامعه ایران را بررسی کنند و در اردیبهشت ۱۳۵۱ به جمع بندی نهایی برسند. اما پیش از آن تاریخ در آذرماه ۱۳۵۰ ساواک تور خود را پهن کرده بود. موارد مشکوکی نشان از تعقیب و مراقبت ساواک می داده، اما اعضای گروه آنرا جدی نمی گرفتند.

...

به روایت بهمن نادری پور (تهرانی بازجوی ساواک)، با گزارش یکی از کارمندان ساواک که خانه ای در کوی گلستان وجود دارد... و دو نفر جوان به این خانه رفت و آمد می کنند و اغلب به کوهنوردی می روند، تعقیب و مراقبت آغاز شد. خانه دیگری در این رابطه که در جمشیدآباد واقع بود و گویا آنجا خود سیروس نهاوندی و خواهر و دختر عمه اش [ماه سلطان نهاوندی] زندگی می کردند کشف شد. محل زندگی اکبر ایزدپناه هم معلوم گشت.

القصد، سازمان رهایی بخش خلق های ایران ضربه می خورد و حدود ۲۵ نفر از جمله سیروس نهاوندی دستگیر می شوند. تک و توکی هم مثل یوسف اسدی می گریزند.

ساواک از سیروس نهاوندی نردبان می سازد

آنطور که بهمن نادری پور (تهرانی) در دادگاهش گفت: «روزی [در سال ۱۳۵۱] سیروس نهاوندی پیغام داده بود که می خواهد مرا ببیند. من به دیدن او به اوین رفتم و پس از مقداری صحبت های متفرقه، گفت که حاضر است با ساواک همکاری کند و اطلاعاتی دارد که اگر این اطلاعات را در اختیار قرار دهد خدمت بزرگی محسوب می شود ولی در عوض خواهش می کند که ارفاق هایی در

مورد خانواده و دوستانش صورت گیرد. من به او گفتم من در حدی نیستم که چنین قولی به او بدهم. بنابراین، عین اظهارات او را گزارش کردم.»



مقامات ساواک با تقاضای نهائونی موافقت کردند و او را در اختیار محمدحسن ناصری (معروف به عضدی) گذاشتند. سیروس نهائونی را به اتاقی در قزل قلعه منتقل کردند و دستور دادند هیچ کس بجز ناصری حق ملاقات و بازجویی از او را ندارد. بعداً که به اصطلاح از بیمارستان فرار کرد فهمیدم که با پیشنهادات او دایر بر همکاری و کمک به خانواده و دوستانش موافقت شده است.» نمی‌دانم چقدر این مسأله دقیق است. شنیده شده که سیروس نهائونی خیلی نگران کسانی بود که دستگیر شده بودند، و از این بابت احساس مسؤولیت می‌کرد. دلواپس خویشان و از جمله خواهرزاده‌اش بود که او را خیلی دوست داشت و همین موضوع او را به راه آمدن با بازجوها ترغیب کرده است!

...

نکته دیگر اینکه زندان قزل قلعه تا سال ۱۳۵۰ دائر بود و کم‌کم از کارایی افتاد. بخصوص که اوین را هم ساخته بودند. اینکه تهرانی گفته سیروس نهائونی را به قزل قلعه منتقل کردند کمی غریب است.

...



سیروس نهاوندی، در جوانی

القصة، ساواک در صدد برآمد به وسیله سیروس

نھاوندی «سازمانی [جعلی] با افکار معتقد به مبارزه مسلحانه به وجود بیاورد تا از طریق آن بتواند در داخل سایر سازمان‌ها نفوذ کند.»

با استحاله نھاوندی و تمایل به همکاری با بازجویان، قرار شد او مثلاً از دست مأموران امنیتی بگریزد، تا به شکار سوژه‌های ساواک پردازد و اگر می‌تواند نیروهای فعال خارج کشور را به بهانه تشکیل کنگره مَنگَره به داخل بکشانند و تور بیاندازد و...،

می‌بایست نھاوندی به نحوی از زندان بیرون برود که نه تنها موجب بی اعتباری‌اش نشود بلکه مخالفان رژیم شاه از او به عنوان قهرمان و مبارزی خستگی‌ناپذیر استقبال کنند. از این رو نقشه فرار او را می‌کشند و اجرا می‌کنند.

مقامات امنیتی با رضایت خودش و نظارت پزشک ساواک، پس از بی‌حسی موضعی، به عضله «دلتوئید» (ماهیچه دالی) **Deltoid Muscle** بازوی چپ وی که ترمیم‌پذیر است، تیر زدند تا داستان‌ش را بر تعقیب و گریز سوار کند و پُرشور و حماسی جلوه نماید. گویا بعداً که بیرون می‌رود، دکتر کورش لاشایی گلوله را بیرون می‌آورد و زخم را پانسمان می‌کند.

...

آقای پرویز ثابتی می‌گوید او را به خواست خودش شلاق هم زدند تا اثرش بماند و او نشان دهد تا فرار طبیعی جلوه کند. گویا قبل از فرار، ناخن انگشت پای نھاوندی را هم به وسیله پزشک و پس از بی‌حسی موضعی کشیدند با به یارانش بقبولانند که شخصی مقاوم است و از هنگامی که دستگیر شده تا موقعی که فرار کرده زیر شکنجه بوده‌است. ثابتی گفته مخصوصاً به دستش (و نه به پای او) تیر زده شد. در غیر این‌صورت رفقای‌ش شک می‌کردند پس او چگونه توانسته در برود.

سیروس نهاوندی از بیمارستان ارتش، «جیم» می‌شود!

در ساعت ۶ صبح روز سوم آبان ۱۳۵۱ سیروس نهاوندی از بیمارستان شماره ۲ ارتش مثلاً، فرار می‌کند و همان روز یا روز بعد، در حالی که زخمی شده بود، از طریق مهوش جاسمی نزد پرویز واعظزاده مرجانی می‌رود و جریان فرار خود را برای او و چند روز بعد برای کورش لاشایی تعریف می‌کند. افسوس که در بیرون، از کنار قضیه راحت می‌گذرند و کسی به فراست نمی‌افتد که باید ضوابط امنیتی رعایت شود.

ساواک بعد از راست و ریس کردن آن به اصطلاح فرار قهرمانانه، پدر و مادر نهاوندی را بازداشت کرد و مدتی در زندان نگه داشت. گفته می‌شود به زندانیان تا توانستند سختگیری نمودند و خلاصه سیابازی کردند و شخصی به نام میانجی (محافظ محمد حسن ناصری، معروف به عضدی) را هم به عنوان سهل انگاری در مراقبت از نهاوندی چند روزی بازداشت کردند.

...

ساواک آگاهانه برای دستگیری و حذف پرویز واعظزاده مرجانی که با سیروس نهاوندی رابطه عاطفی داشت و می‌توانست در برابر تردیدهای احتمالی نسبت به فرار وی از او حمایت کند، عجله نمی‌کرد و در پی ردگیری‌های تازه و تور گسترده بود.

...

بعد از آن فرار کذایی، سیروس نهاوندی به پیشنهاد و کمک دوستانش، نوشته‌ای با عنوان «تجارب فرار از زندان» تنظیم نمود و از کانال پرویز واعظزاده مرجانی، برای محسن رضوانی (خارج از کشور) فرستاد.

...



پرویز نیکخواه در آغاز سودایی جز آزادی نداشت اما راه را عوضی رفت و به چاله افتاد.

هئیت اجرائیه سازمان انقلابی که از اردیبهشت

۱۳۴۹ به بعد به علت مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعاتی عده‌ای از کادرها و اعضای مانند پرویز نیکخواه، سیاوش پارسانژاد، موسی رادمنش و... زیر فشار محفل‌ها و گروه‌های سیاسی خارج از کشور بود، با فرار سیروس نهاوندی و تماس او با واعظزاده مرجانی در صدد برآمد از این فرصت

استفاده کند و از زیر فشار خارج شود. محسن رضوانی نوشته سیروس نهاوندی را با کمی ویرایش، با عنوان «تجارب چند از مبارزه در اسارت» در نشریه توده در شماره‌ای مخصوص (شماره ۲۳) منتشر کرد. غافل از اینکه این نهاوندی دیگر آن یار سابق نیست و دارد تور خود را پهن می‌کند.

سازمان انقلابی، سال ۱۳۵۲، در شماره ۳۳ نشریه «ستاره سرخ»، نهاوندی را به عرش اعلای برد و در جانب‌داری از او سنگ تمام گذاشت. «نهاوندی قهرمان» کم‌کم جامی افتد و حسابی نقشه‌اش (طرح ساواک برای نفوذ) می‌گیرد.

ورود ساواک به تشکیلات سازمان به اصطلاح آزادیبخش

نهاوندی پس از بهبودی زخم گلوله، به اصطلاح «مخفیانه» به عراق می‌رود و در بخش فارسی رادیو عراق (رادیو میهن پرستان) صحبت می‌کند. آنگاه برای ملاقات و مذاکره با هیئت اجراییه سازمان انقلابی به اروپا رفته و با محسن رضوانی تماس می‌گیرد. با وجود شک و تردیدی که چند نفر نسبت به فرار وی داشتند، محسن رضوانی می‌گوید وی مبارزی بزرگ است. نهاوندی پس از قرار و مدار با رضوانی برای همکاری‌های آتی به ایران باز می‌گردد و با ایرج ابراهیمی تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد کسانی را که مایل به فعالیت باشند به او معرفی کند.

ایرج ابراهیمی از سال ۱۳۴۷ از گروه کناره‌گیری کرده بود و فعالیت سیاسی نداشت. با این حال، ابراهیم ابراهیمی (برادر ایرج)، رضا نعمت‌اللهی و علی حسینی را که در ارسنجان محفلی داشتند، به نهاوندی معرفی کرده و ارتباط نهاوندی را با آن‌ها برقرار می‌کند. نهاوندی در سال ۱۳۵۲ به همراه آن سه نفر سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران (همان سازمان جعلی) را تشکیل می‌دهد. سازمانی که عملاً در خدمت ساواک قرار داشت. این نکته، البته به این معنا نیست که همه کسانی که به آن پیوستند همانند سیروس نهاوندی و محی‌الدین (سعید) حدائق، عالماً عامداً در خدمت ساواک بودند.

چند نفر از اعضای سازمان آزادیبخش مانند یوسف اسدی که از دستگیری‌ها در امان مانده یا متواری شده بودند با نهاوندی تماس می‌گیرند و بار دیگر شروع به فعالیت می‌کنند. تعدادی از ماموران ساواک هم برای نظارت هرچه بیشتر بر پیشرفت کار، از طریق نهاوندی وارد تشکیلات سازمان به اصطلاح آزادیبخش می‌شوند.

...

خردادماه ۱۳۵۲ سیروس نهاوندی در اطلاعیه‌ای نوشت: «ما به مثابه یک سازمان کمونیستی که معتقد به مبارزه مسلحانه است معتقدیم انقلاب ایران جز از طریق قهر هرگز پیروز نخواهد شد... برای مبارزه موثر با رژیم شاه باید جبهه واحدی از سازمان‌ها و گروه‌های مخالف تشکیل شود اما

علیرغم اهمیت و ضرورت تشکیل چنین جبهه‌ای، اختناق حاکم بر جامعه ایران و سکتاریسم گروه‌ها امکان آن را نمی‌دهد که گروه‌ها یکدیگر را بشناسند و با هم مذاکره کنند تا اختلاف‌هایی که بین آن‌ها وجود دارد برطرف شود و جبهه واحد را تشکیل دهند. ما وظیفه داریم گروه‌ها و افرادی را که در ایران مخفیانه فعالیت می‌کنند شناسایی کنیم، با آن‌ها تماس بگیریم و همه را متحد کنیم.»

پرواضح است که هدف اصلی، شناسایی و سپس دستگیری بود و بس.

گزارش‌نویسی حتی از دوستان و اعضای خانواده خویش

هر عضوی می‌بایست در گروه‌های سیاسی، در تجمع‌های دانشجویی و در محل کار و... نفوذ کند. حتی از دوستان و اعضای خانواده هم گزارش بنویسد. همه این کارها با چنان توجیه سیاسی و ایدئولوژیکی همراه بود که هیچ یک از اعضا شکی به دل راه نداده بودند و بدون چون و چرا به سر و گوش آب دادن و گزارش‌نویسی (گزارشاتی که صاف به دست امثال عضدی در ساواک می‌رسید) ادامه می‌دادند. آنان برخلاف سیروس نهاوندی که در این مرحله با ساواک چفت و مچ بود، سودای آزادی و عدالت‌طلبی داشتند. ماهی از سر گندیده بود.

...

اعضای تشکل ساواک ساخته مزبور، از بد حادثه به تور سیروس نهاوندی خورده بودند و بی آنکه بدانند اسامی و مشخصات اغلب سمپاتیزان‌های جنبش و بیشتر کسانی را که در محافل دانشجویی و غیردانشجویی آمادگی عضویت در سازمان‌های انقلابی را داشته‌اند، جمع‌آوری نموده و در اختیار ساواک می‌گذارند...

وقتی نفرات آن تشکل جعلی با اعضای سازمان‌های چریکی تماس می‌گرفتند، ساواک (از طریق گزارش‌هایی که نهاوندی می‌داد) اقدام به دستگیری، ترور و یا تعقیب و مراقبت سوزدهای خود می‌کرد. اعضای سازمان آزادیبخش بدون اینکه بدانند در فعالیت‌هایشان در رابطه با سازمان خود مصونیت داشتند و ساواک آن‌ها را دستگیر نمی‌کرد. اگر گشتی‌های ساواک و کمیته مشترک در خیابان به کسی مظنون می‌شدند و او را دستگیر می‌کردند، وقتی در کمیته مشترک متوجه می‌شدند او با سازمان آزادیبخش ارتباط دارد به صورتی که شک برانگیز نباشد آزادش می‌کردند.

...

علت اینکه اعضا و مسئولین گروه، حتی نزدیک‌ترین آن‌ها به نهاوندی – یعنی ابراهیم ابراهیمی، رضا نعمت‌اللهی و علی حسینی – کمترین شک و تردیدی نسبت به او نداشتند برای آن بود که سیروس نهاوندی مانند یک مبارز فداکار و از جان گذشته با تمام وجود فعالیت می‌کرد و مصائب و مشکلات را به جان می‌خريد. رضا نعمت‌اللهی در این باره به موارد متعددی اشاره می‌کند و از

جمله می گوید: «من و سیروس برای شرکت در یک جلسه از شیراز به تهران به نوبت رانندگی می کردیم. پس از خاتمه جلسه در تهران، بلافاصله به شیراز بر می گشتیم. به شیراز که می رسیدیم پس از یکی دو ساعت توقف، به اهواز می رفتیم. در اهواز تا نزدیک صبح جلسه و بحث بود. نشست که تمام می شد بلافاصله به شیراز بر می گشتیم و... این وضع ادامه داشت. بارها پیش می آمد که در طول یک هفته بیشتر از هشت، نه ساعت در رختخواب نمی خوابیدیم.»



سیروس نهماوندی نزدیک به ۴ سال سیابازی

شنیده شده که زنده یاد حمید اشرف آن به اصطلاح «فرار انقلابی» را ستوده بود و اشرف دهقانی نیز با خواست وی، در کتاب حماسه مقاومت به آن اشاره داشت...

در نامه‌ای که ۲۹ دی ماه ۱۳۵۵، از خارج ایران برای چریکهای فدائی نوشته شده، در سطور آخر آن، اشاره به سیروس نهاوندی می‌شود و اینکه از مجاهدین شنیده شده «عامل لورفتن گروه واعظزاده، سیروس نهاوندی بوده و وی همکار ساواک است.»

...

در زندان شاه، شکرالله پاکنژاد، بیژن جزنی، حسین رفیعی (برادر مینا رفیعی که قربانی عملکرد نهائندی شد و جان باخت)، و ابوالفضل موسوی (که در ایام جنگ زیر یک پُل با انفجار موشک عراقی کشته شد)، روایت ساواک را نپذیرفتند. مسعود مولازاده و ایوز محمدی هم در آن فرار ساختگی تردید کردند و این موضوع را به اطلاع کاظم ذوالانوار، عزیز سرمدی و صفر قهرمانی رساندند.

گرسیوز برومند، خسرو صفایی و محمدتقی سلیمانی، شکنجه می‌شوند

متأسفانه آنقدر کار نهائندی گرفته بود که دوم خرداد ۵۷ وقتی زنده یاد سعید سلطانیپور در جریان مسافرت به خارج علیه او افشاگری کرد، با بُهت و فحاشی روبرو شد. بُهت دوستان و فحاشی کسانی که نهائندی و فرارش را به عرش اعلا رسانده بودند. سعید سلطانیپور در برلن تصریح کرد سیروس نهائندی، مأمور ساواک است.

...

در میان اعضا، گویا جمال‌الدین سعیدی، بهرام نوروزی و محمدتقی سلیمانی به نهائندی مشکوک شده بودند. همچنین گرسیوز برومند.

رضا سلحشور و رحیم پیوان گفته‌اند: ما با گرسیوز ارتباط داشتیم. او یک روز به ما گفت من درباره هر گروهی که به سازمان انقلابی گزارش می‌دهم، پس از مدتی آن گروه ضربه می‌خورد. حتماً یک گوشه کار ما ایراد دارد چون آن‌ها دستگیر می‌شوند ولی من را نمی‌گیرند. این نشان می‌دهد بین ما پلیس هست و گزارش‌ها بدست پلیس می‌رسد...

گرسیوز برومند و خسرو صفایی موضوع را با پرویز واعظزاده مرجانی در میان می‌گذارند و به نظر می‌رسد واعظزاده هم با سیروس نهائندی در این خصوص مشورت می‌کند. کمی بعد، در اوایل بهار ۱۳۵۵ ساواک، گرسیوز برومند، خسرو صفایی و محمدتقی سلیمانی را دستگیر و شکنجه می‌کنند تا بگویند به چه کسی مشکوک‌اند و اگر اطلاعات ناگفته و گزارش نداده‌ای دارند را بدست آورند، سپس آن‌ها را می‌کشند (احتمالاً چهارده شهریور سال ۵۵) تهرانی (بهمن نادری پور) در اعترافات خود به قتل آنان زیر شکنجه اشاره نمود.



سیمین نهاوندی، منوچهر نهاوندی، احمد گیفانی، اکبر ایزدیناه
رحیم بنانی، داود (نعمت الله) عبوض محمدی، کورش یکتایی

۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ در روزنامه‌ها اعلام می‌کنند در درگیری مسلحانه کشته شده‌اند. حال آنکه هیچ یک از آنان مسلح نبودند و اصلاً به مشی مبارزه چریکی اعتقاد نداشتند. جمال‌الدین سعیدی و بهرام نوروزی هم دستگیر شده و به قتل رسیدند.

خانه مسکونی پرویز واعظزاده محاصره می‌شود

۳۰ آذر سال ۵۵ ماموران ساواک به دو خانه متعلق به سازمان انقلابی و سازمان رهایی بخش در شهر آرا و خیابان وثوق (در تهران) یورش می‌برند. روایت ساواک از این واقعه که در روزنامه‌ها منتشر شد چنین است:

«پس از مدتی تعقیب و مراقبت، روز سه شنبه ۳۰ آذر ۱۳۵۵ ساعت ۹ صبح، ماموران بتدریج خانه تروریست‌ها را محاصره کردند و با بلندگو به آنان اخطار کردند که چون در محاصره هستند بدون مقاومت خود را تسلیم کنند. اما آن‌ها به جای اینکه تسلیم شوند از داخل مخفیگاه خود به سوی مامورین تیراندازی نموده و مبادرت به پرتاب نارنجک کردند.



حسن زکی زاده



بهرام نوروزی

مامورین به آتش تروریست‌ها پاسخ متقابل داده و طی دو درگیری مسلحانه سرانجام ۸ تروریست کشته و ۱۱ نفر دیگر دستگیر شدند.»

در گزارش ساواک، اسامی کشته شدگان به این ترتیب اعلام شد:

پرویز واعظزاده مرجانی، رحیم تشکری، ماهرخ فیال، مینا رشیدی [رفیعی]، جلال دهقان، حسن زکی زاده، مسعود صارمی و محمدعلی پاریا. (اطلاعات دوم دی ماه ۲۵۳۵)

...

آنچه درگیری مسلحانه در خیابان وثوق و شهرآرا در روزنامه‌ها منتشر شده صحت ندارد. ماموران ساواک نه ساعت ۹ صبح ۳۰ آذر، بلکه شب قبل از آن، بدون سروصدا به خانه خیابان وثوق یورش برده و ۷ نفر را که اصلاً مسلح نبوده‌اند، به قتل می‌رسانند. ظاهراً این کار غیر معمول است. چرا باید چنین کنند؟

چون قرار بود آن جمع به موضوع سیروس نهاوندی که خودی بودنش زیر سؤال رفته بود با حضور وی بررسی کند. سیروس نهاوندی به جای اینکه خودش تشریف بیاورد، مامورین را به آن نشست شرکت داده بود!

ضمناً شب واقعه، پرویز واعظ زاده مرجانی، در آن خانه نبوده و جانباختن‌اش داستان دیگری دارد.

بنا بر نامه‌ای که معصومه طوافچیان (شکوه) روز بعد از کشته شدن همسرش پرویز واعظزاده مرجانی برای سازمان رهایی بخش فرستاده و اکنون در دسترس است، ماموران ساواک خانه مسکونی پرویز و معصومه را محاصره می‌کنند. آن شب مهوش (وفا) جاسمی هم مهمان آن‌ها بوده. صبح زود وفا برای تلفن کردن بیرون می‌رود و متوجه اوضاع ناجور بیرون می‌شود و به پرویز خبر می‌دهد. پرویز به شکوه (معصومه طوافچیان) می‌گوید هر دو باهم بیرون می‌رویم من با اسلحه کمربی به دفاع می‌پردازم و تو سعی کن فرار کنی. در این درگیری است که پرویز کشته می‌شود و شکوه (معصومه طوافچیان) و وفا می‌توانند از محاصره بگریزند.

مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان، جان می‌بازند

مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان (شکوه) از ۳۰ آذر ۵۵ متواری می‌شوند و ساواک آن‌ها را در روزهای اول دی ماه همان سال دستگیر می‌کند. آن‌ها نیز کشته می‌شوند. زیر شکنجه؟ نمی‌دانم. اما می‌دانم که مدتی بعد از دستگیری آن‌ها، در تاریخ ۸ اسفند ۵۵ روزنامه‌ها نوشتند: مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان (شکوه) در یک برخورد مسلحانه کشته شدند!

...



عباس میلانی



امیر ابراهیمی

در نیمه اول دی ماه ۵۵ تعداد بسیاری دستگیر می‌شوند. ساواک برای

اینکه سیروس نهاوندی را از مظان اتهام دور کند، اسفند ۵۵ کتابی با عنوان «کنفدراسیون دانشجویان ایران» منتشر نمود و مدعی شد از مدارک به جای مانده از گرسیوز برومند و خسرو صفایی موفق به شناسایی سازمان انقلابی به رهبری پرویز واعظزاده مرجانی شده‌است!

...

واقعش در این دستگیری‌ها هم سیروس نهاوندی نقش داشت. چرا؟ چون به اسامی و ردّ خیلی از افراد دسترسی داشت و می‌دانست دقیقاً کی کجاست.

باقر مرتضوی در صفحه ۳۵ کتاب سیاوشان می‌نویسد: «واعظ زاده [...] با همکاری یکی از اعضای سازمان [انقلابی] جزوهای به مناسبت مرگ مائوتسه دون تدوین کرد. در آن زمان امکانات چاپی سازمان سخت محدود بود. قرار شد این جزوه را تنها در میان افراد علاقمند به مسائل سیاسی پخش کنند. به همین جهت از سوی سیروس نهاوندی پیشنهاد شد که هر یک از رفقای سازمانی نام پنج نفر از کسانی را که حدس می‌زنند جزو عناصر سیاسی هستند در اختیار سازمان بگذارند تا به ترتیبی آن جزوه در اختیارشان قرار گیرد. بدین ترتیب اعضای سازمان ... سیاهه‌ای از نام ۳۵۰ نفر جمع آوری کردند تا جزوه مزبور در اختیارشان قرار گیرد.



عباس صابری



جمال الدین سعیدی



عباس تمبرچی

ساواک از طریق نهائندی می کوشید رهبران و کادرهای سازمان انقلابی را به داخل کشور بکشاند تا در معرض شناسایی و دستگیری قرار گیرند. روی همین حساب هم وغم وی تشکیل به اصطلاح کنگره‌ای بود که طی آن همه کادرها و رهبران سازمان انقلابی و احیاناً گروه‌های دیگر در آن شرکت کنند. ظاهراً برای تدارک تشکیل حزب کمونیست! اما درواقع، برای آنکه دام بگسترده تا ساواک وارد عمل شود.

از همین طریق عده‌ای از کادرهای برجسته سازمان گرفتار شده و به زندان افتادند. از جمله عباس تمبرچی که سال ۱۳۵۴ به ایران آمد. همچنین علی صادقی که در همین سال حین گذر غیرقانونی

از مرز افغانستان به ایران بازداشت شد و عباس صابری که در رادیو عراق کار می‌کرد. [عباس صابری را رژیم جمهوری اسلامی، ۱۲ خرداد سال ۱۳۶۰ تیرباران کرد.]

...

سیروس نهاوندی حتی تلاش می‌کند با حمید اشرف و بهرام آرام هم رابطه بزند. البته برخلاف آنچه شایع است نشانه کردن بهرام آرام توسط یکی دیگر از پادوهای ساواک (محمد توکلی خواه) صورت گرفت نه سیروس نهاوندی. [این موضوع در گفت و شنود با سعید شاهسوندی، پیرامون جزوه سبز و پیامدهای خونریز آن اشاره شده است].

ساواک بسیار کوشید تا هم‌پرونده‌های نهاوندی را هم، به دستگاه خودش بکشانند و چه آزارها دیدند امثال ایوز محمدی و ابوالفضل موسوی و حسین رفیعی و رحیم بنایی... که نمی‌خواستند و نمی‌توانستند روایت شکنجه‌گران را از آن سیاه بازی باور کنند که گویا سیروس نهاوندی از چنگ ماموران ساواک گریخته است! نعمت‌الله (داود) ایوز محمدی از شدت فشار بازجویان، تا مرز خودکشی هم پیش رفت.

چند و چون دقیق اینگونه وقایع هنوز روشن نیست

امیدوارم آقای سیروس نهاوندی (که بازجویان برایش نام‌های مستعار کریم پور و سعید و بیژن افشار و ریزه میزه هم گذاشته بودند)، دست به قلم ببرند. تا روایت امثال ثابتی و تهرانی و احمد فراستی... حرف آخر را نزنند و در مورد وی قضاوت‌ها، غبار آلود نباشد و بد، بدتر دیده نشود. البته شرح این واقعیت که «ضعفی شگفت در شخصیت‌اش او را به این نقش تراژیک رهنمون شده»، قدرت و شجاعت می‌خواهد. بودند و هستند کسانی که از نزدیک سیروس نهاوندی را می‌شناختند مثل زنده‌یادان محمد جاسمی و کورش یکتایی که دل خوشی از وی نداشتند و نمی‌پذیرفتند که او با خوش نشینی و عافیت جویی میانه نداشت...

آیا سیروس نهاوندی در صداقت پرویز واعظزاده مرجانی و یارانش تردید دارد؟ مگر نه اینکه معصومه طوافجیان و مهوش جاسمی با زندگی و مرگ خویش، به واژه‌های «شکوه» و «وفا» معنا دادند؟

این جانهای شیفته به کنار. چند و چون دقیق اینگونه وقایع هم هنوز روشن نیست.

- به دام افتادن «منوچهر حامدی» دبیر تشکیلات کنفدراسیون جهانی (بعد از تماس نهاوندی) که به جان باختن وی انجامید،
- لو رفتن سمپات‌های فدائیان در شمال

- کشته شدن «علیرضا الفت» و پسر عمویش «فریدون» از گروه موسوم به «انسجام» در



مینا رفیعی (مرتبط با سازمان
رهابی بخش) سال ۵۵ جان باخت

- مجاهدین (بعد از برادر کشی سال ۵۴ و ماجرای شریف واقفی)،
که نیاوندی با رهنمود ساواک، بر سر راهشان دام گذاشت،
• حمله ساواک به خانه تیمی فدائیان در محله مارالان تبریز ۶ بهمن ۱۳۵۴
- جان باختن فدایی خلق «مینا رفیعی» (که در ارتباط با سازمان رهابی بخش بود و سال ۵۵
کشته شد)،
- لودادن فاطمه اقدارنیا که در مقطعی به دستگیری وی انجامید. سپس عمداً آزاد شد و
سرانجام ۶ بهمن سال ۱۳۵۴ در درگیری با مامورین ساواک جان باخت. در آن درگیری
مسعود پرورش، عبدالمجید پیرزاده، مصطفی دقیق همدانی و جعفر محتشمی هم کشته
شدند.

...

خوشبختانه آقای «سیروس نیاوندی» در قید حیات است و ای کاش ماجرای آن به اصطلاح فرار و
زد و بند با شکنجه گران را تمام و کمال به رشته تحریر درآورند تا اگر آنچه گفته می شود ناروا و
ناحق است، روشن گردد.

...

فراموش نکنیم که ما خود، گل بی عیب نیستیم. کبر و غرور در کمین ما است و می توانیم عاقبت
به خیر نباشیم. هر کسی (قهرمان قهرمانان نیز) بالقوه استعداد سقوط دارد. کافی است هوا برش
دارد و...

پانویس

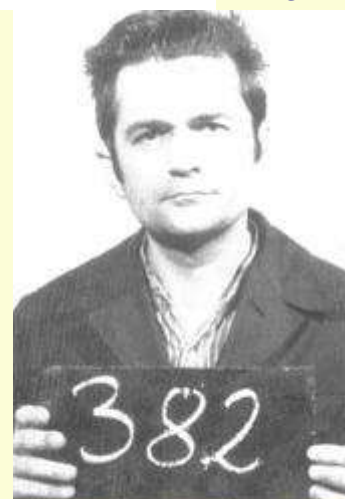
نامه آقای محسن رضوانی

با سلام به همنشین بهار طبق نامه ای که شادروان معصومه روز بعد از کشته شدن همسرش پرویز برای سازمان
فرستاده بود ماموران ساواک خانه مسکونی پرویز و معصومه را محاصره می کنند. آن شب مهوش (وفا) جاسمی هم
مهمان آن ها بوده. صبح زود وفا برای تلفن کردن بیرون می رود و متوجه اوضاع ناجور بیرون می شود و به پرویز
خبر می دهد. پرویز به شکوه (معصومه طوافچیان) می گوید هر دو باهم بیرون می رویم من با اسلحه کمری به دفاع

می‌پردازم و تو سعی کن فرار کنی. در این درگیری است که پرویز کشته می‌شود و شکوه (معصومه طوافچیان) و وفا می‌توانند از محاصره بگریزند و خود را نجات دهند. این گزارشی است دقیق و نامه شکوه (معصومه طوافچیان) در ارشیو سازمان هست. محسن رضوانی

...

حسین یزدی



حسین یزدی

حسین یزدی از اولین دانشجویان ایرانی بود که به توصیه حزب توده در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) برای تحصیل به آلمان شرقی اعزام شد. او عضو سازمان جوانان حزب توده بود و قبل از اعزام به اروپا مسؤول بخش شد. بعدها راه خود را به سوی ساواک کج کرد و خبرچین شد. از جمله خدماتش کمک به کشف سازمان حزب انصاری اصفهان بود که به دستگیری بیش از صد تن انجامید و روابطی از شبکه وسیعی در تبریز را هم برملا کرد. غیر از سرنخ‌هایی که از روابط درون سازمانی حزب در اصفهان و تبریز داد، همکاری وی با ساواک منجر به بازداشت مهین رادمنش، حسین خیرخواه از هنرمندان سرشناس تئاتر کشور، رالف کورگیز چچکلو، پیک حزب توده در جریان ۲۸ مرداد، حمید زاهدی ویلونیست و خیلی‌های دیگر شد. به کمک وی ساواک کمتر از شش ماه چنان به روابط درون سازمانی حزب توده اشراف یافت که رهبران حزب توده هم از آن حیرت کرده بودند.

...

مسعود بطحایی



مسعود بطحایی

بعد از دستگیری «گروه فلسطین»، مسعود بطحایی از جمله به خاطر دفاعیه‌اش در دادگاه نظامی، اسم در کرد. البته اظهارات او در دادگاه اصلاً قابل مقایسه با دفاعیه «شکری» (شکرالله پاکنژاد) یا ناصر کاخساز نبود.

سال ۵۳ در زندان قصر، او در کنار کمون مشترک همه زندانیان، کمون کوچکی را با موسی محمدنژاد گنجینه کتاب و عبدالحسین پوریکتا و... راه انداخت که با توجه به نقش بطحایی، چه بسا هدفش «کمون شکنی» بود. هدفی که جز امثال پرویز ثابتی و شخص مسعود بطحایی کس دیگری از زندانیان در جریانش نبود. متأسفانه بازیچه بازجویان شد و او را که چپ‌نمایی‌های ویژه خودش را هم داشت کوک کردند و به بندهای مختلف فرستادند. امثال عضدی و رسولی کوشیدند بوسیله او بین زندانیان نفوذ کنند که شرحی دیگر می‌طلبد (...).

یکبار عضدی به او گفته بود می‌خواهیم روی مسأله (جورج) حبش فکر کنی. ببین چکار می‌توانی بکنی. اگر توانستی او را بکشی که هیچ، ولی اگر نتوانستی در سازمان آن‌ها نفوذ کن. من می‌دونم که تو این امکان را داری و می‌توانی از طریق بچه‌های فلسطین که در خارج هستند و با سازمان حبش و فلسطین رابطه دارند، اقدام کنی. فکر هزبنه آن هم نباش همه با ما...
تو باید به جرج حبش خط فکری بدهی...

گفته می‌شود پس از انقلاب (۸ فروردین ۵۸)، چریک‌ها او را به محاکمه کشیدند و لقب خائن گرفت... اما با پادرمیانی (...) و یادآوری این نکته که حزب توده هنوز از بابت تصفیه‌های درونی بدنام است، چریک‌ها از خون او در می‌گذرند. گویا بازجویی (۱۲۱ صفحه‌ای) او را یک گروه سه نفره، بعهدہ داشتند. متأسفانه گزارشی از پرسش و پاسخ‌ها (بویژه طرح نفوذ ساواک و شیوه اجرای آن) منتشر نشد. گفته می‌شود چه بسا در بازجویی‌ها، پای دیگران هم به میان آمده. دیگرانی که همانند مسعود بطحایی به نوعی در خدمت شکنجه‌گران ساواک بوده‌اند.

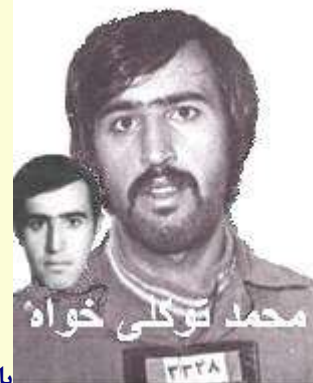
موسی رادمنش

موسی رادمنش (ارسام) سال ۱۳۴۸ دستگیر شد اما وی دستگیری خود را طبق توصیه ساواک مخفی نگه داشت، در نتیجه دوستانش در سازمان انقلابی از دستگیری و اطلاعات داده‌شده احتمالی او باخبر نشدند. وی در اواخر سال ۱۳۴۶ همراه با سیامک لطف‌اللهی و فردی دیگر با نام مستعار احمد به چین سفر کرد که پیشتر محسن رضوانی، سیاوش پارسانژاد، ایرج کشکولی و علی چهارمحالی، محمود عبادیان و خسرو صفایی هم رفته بودند.

موسی رادمنش باعث لورفتن پارسا نژاد، بیژن قدیمی، اردشیر فرید مجتهدی، عباس اردیبهشت و محمود صادقین شده است) از خاطرات سیامک لطف‌اللهی)

...

محمد توکلی خواه



پائیز سال ۱۳۵۴ ساواک فردی را دستگیر کرد که بعدها وی آگاهانه و آزادانه پیش قاتلین زندانیان سیاسی لنگ انداخت. نامش محمد توکلی خواه بود و شکنجه‌گران او را با نام مستعار فردوس خطاب می‌کردند. ساواک پس از بهره‌گیری فراوان از او در عملیات شهرگردی و...، اواخر سال ۵۶، وی را به ترکیه و سپس به اروپا فرستاد. محمد توکلی خواه آنجا نیز دست از همکاری با بازجویان بر نداشت. با همکاری مستقیم این آدم فروش که گاه مستقل از ماشین گشت بازجویان، با ماشین پژو یی که در اختیارش قرار داده بودند، در خیابان‌ها به شکار مبارزین می‌رفت، با همکاری امثال او ساواک توانست کسانی چون حسین سبحان اللهی، ابراهیم داور، سرور آلاپوش، محمد حسین اکبری آهنگر، جمال شریف‌زاده شیرازی، مهدی موسوی قمی، طاهره (فاطمه) میرزا جعفر علاف (همسر تقی شهرام)، و بهرام آرام را یکی بعد از دیگری به خاک و خون بکشد.



عباس شهراری

عباس شهراری

در مورد عباس شهراری پیشتر یک ویدیو با عنوان عباس شهراری جاسوس ۱۰۰۰ چهره ساواک، ارائه داده‌ام که در یوتیوب موجود است. همچنین در دانشنامه ویکیپدیا مقاله مربوط به وی را نوشتم.

عباس شهراری، جاسوس ۱۰۰۰ چهره ساواک

<http://www.youtube.com/watch?v=fAQMwl485TQ>

ساواک در شکنجه و بگیر بپند خلاصه نمی‌شود

ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) ۹ و به عبارتی ده اداره کل داشت و گرچه مولود خشونت بود و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و رخداد های پس از آن، جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب و گرایش دستگاه قدرت به استبداد و... میانه داشت اما، نباید تمامیت آنرا در شکنجه و بگیر بپند خلاصه کرد. برای مثال عملکرد تعریف شده اداره هشتم ردخور ندارد و هیچ مملکتی بدون در و پیکر در امان نمی‌ماند. از یک زاویه ساواک خدماتی هم کرد، بعلاوه همه مأمورین از آزار و شکنجه زندانی کیف نمی‌کردند. برخی از آنان تحصیلات عالی داشتند و از بگیر بپند خوششان نمی‌آمد و می‌فهمیدند هر شلاقی که بر سر و روی زندانی فرود می‌آید به مثابه کلنگی است که گور استبداد را حفر می‌کند.



تعدادی از آمرین و بازجویان ساواک در این عکس دیده می‌شوند

اشاره من به ساواک، اساساً «اداره کل سوم موسوم به امنیت داخلی» است که گرچه مهمترین وظایف ساواک را انجام می‌داد، اما گره‌های کور هم آفرید. کمیته مشترک خودش در ردیف یکی از ادارات کل سوم بود و واحد اطلاعاتی، اجرایی و پشتیبانی آن هر کدام از دوایر گوناگون تشکیل می‌شد و با یک اداره ساواک برابری می‌کرد...

منابع

محمد حسین خسروپناه، سیروس نهایندی و سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران

باقر مرتضوی، حلقه گمشده

گفت وگوی شهروند با باقر مرتضوی

<http://shahrvand.com/archives/60528>

نورمحمدی، قاسم، جاسوسی در حزب توده، سند شماره ۳

Maziar Behrooz, Rebels With A Cause: The Failure of the Left in Iran

زندگی و فعالیت‌های سیروس نهایندی، «چریکی که صیاد شد»، اندیشه پویا، سال پنجم، شماره ۳۴، اردیبهشت ۱۳۹۵

روزنامه کیهان، ۲۶ دی ماه ۱۳۵۰ (مصاحبه پرویز ثابتی)

کوروش لاشایی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران

اظهارات بهمن نادری پور (تهرانی) در دادگاه در مورد سیروس نهایندی، روزنامه کیهان، ش ۱۰۷۳۶-۱۰۷۳۷-۱۰۷۴۰

پرویز ثابتی، در دامگه حادثه

آلبرت سهرابیان، خاطرات زندان سالهای پنجاه

گفتگوی حمید شوکت با محسن رضوانی

سیاوش پارسانژاد، گوشه‌ای از تاریخ جنبش چپ ایران، در قالب یک سرگذشت

گفتگوی حمید شوکت با ایرج کشکولی

مصاحبه دکتر عباس میلانی با پرویز ثابتی

عباس میلانی، ایرانیان نامدار یا زنان و مردانی که ایران مدرن را ساختند

Eminent Persians: The Men and Women Who Made Modern Iran, 1941-1979

احمد فراستی (گفتگو با آرش شاه تیموری)

دروود ویژه به سیروس نهاوندی

<https://www.youtube.com/watch?v=i7TEExXIAP48>





http://www.hamneshinbahar.net/article.php?text_id=570

همه نوشته ها و ویدئوها در آدرس زیر است :

http://www.hamneshinbahar.net/article_all.php

همنشین بهار

<http://www.hamneshinbahar.net>